

قرنی که هیچ اقتصاددانی دست بالا را نداشت

شش اقتصاددان، در نسبت با دولت

حسین گنجی | علم اقتصاد همانطور که اساساً در جهان علم جوانی است در ایران به مراتب کم سن و سالتر است. شاید به همین اعتبار باشد که در طول سیاست‌ورزی صدساله اخیر ایران انگشت‌شمار به اقتصاددانان ایرانی توجه شده یا محل مشورت قرار گرفته‌اند. در این میان معدود افرادی همچون عالیخانی توانستند در دوران‌های کوتاه به سطح بالایی از سیاست نزدیک شوند. این مساله که سیاست به‌طور کلی روی خوشی به علم و نگاه تخصصی و کارشناسی نشان نمی‌دهد، امر عمومی و تا حدودی نهادینه‌شده در ساختار جوامع در حال توسعه است، اما در این نگاه اقتصاد همواره مهجورتر نیز هست. بخشی از آن به نگاه دولتمردان به علم و موضوعات تخصصی توجه دارد و بخشی هم به خواستگاه اقتصاد بازمی‌گردد که اصولاً علمی است سهل و ممتنع. «سهل از آن جهت که برای بسیاری از پدیده‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارای مدل‌های مشخص و روشنی است و می‌تواند در خصوص کنش و واکنش عوامل موثر در هر یک از رویدادهای ملموس زندگی بشر، پیش‌بینی‌هایی دقیق و مشخص ارائه کند و ممتنع از آن جهت که گاه بسیاری از فارغ‌التحصیلان بلندپایه این رشته در تحلیل مسائل پیش پا افتاده اقتصادی به بیراهه می‌روند، خطایی که گاه می‌تواند از طریق سیاست‌گذاری‌های اشتباه، تاوان سنگینی را بر جامعه تحمیل کند.» همان‌طور که علی فرحبخش در مقدمه کتاب اقتصاددانان مخفی اثر تیم هارفورد اشاره کرده است:

«درک کاربردی نظریات اقتصاد در ایران دارای اهمیت مضاعفی است زیرا دانشکده‌های اقتصاد در ایران در ارائه دقیق تئوری‌های اقتصادی ناتوان هستند، یا در صورت ارائه ریاضی‌وار نظریات اقتصادی، از آموزش کاربردهای ملموس به دانشجویان و پرورش قدرت تحلیل آنها برای توصیف رویدادهای اقتصادی و پیش‌بینی تحولات پیش رو عاجزند. نقل است که استادی به دانشجویان خود در یکی از دانشکده‌های اقتصاد می‌گوید: «من نظریات اقتصادی را به شما آموزش می‌دهم، ولی اینکه این نظریات تا چه حد کاربردی است، دیگر به من مربوط نیست.»

به دلیل همین شرایط درونی علم اقتصاد و شرایط موجود و نوپایی که

اشاره شد و عدم درك درست از بيرون كه نميدانند اين علم چه سازوكار و چه حد و حدود ميدانداري و ورود سياستگذاري ميتواند داشته باشد، همواره در ايران در حاشيه بوده و در مقام مشاوراني دكوري كه قرار نيست صدايشان به گوشي برسد، نگاه شده است. به اين سبب اگر بخواهيم در ميان اقتصاددانان اين قرن دست به انتخاب بزنيم، شايد بهترين مسير ورود انتخاب كساني است كه سطحي از تاثيرگذاري را نسبت با ارتباط يا عدم ارتباط با دولت داشته‌اند. از چنين منطري سه گروه در ميان اقتصاددانها هستند كه هر کدام نمايندگاني دارند. گروه اول كساني هستند كه سعي كردند صدايي در سطح جهان داشته باشند، در آن خارج از مرزهاي ايران خود را تعريف کرده و در جايجاهي جهاني براي اقتصاد ايران نسخه‌هايي ارايه كردند. گروه دوم كساني هستند كه در ارتباطي نزديكتر با دولتمردان ايراني در تلاش براي اصلاح امور از ظن خود بودند و گروه سوم از اقتصاددانها كساني هستند كه در اين ميان خود را تعريف کرده و بيرون از ساختار و نسبت با سياستمداران و دولتمردان خود را در جامعه مدني و در نقشي متفاوت از ديگر متخصصين اقتصاد تعريف كردند. اين گروه سوم به صرف اقتصاد هم بسنده نكردند و براي اينكه زباني همه فهم تر داشته باشند از ادبيات و جامعه‌شناسي نيز بهره بردند. در دو گروهی كه هرگز حتي در مقام مشاوره نيز قرار نگرفتند، مفهوم ديگري كه برجسته است، خستگي‌ناپذيري و توليد محتوا و حضور رسانه‌اي بيشتري است. به تعبير ديگر اين شش اقتصاددان نسبت با دولت و حد تاثيرگذاري بر سياست‌هاي عمومي و اثربخشي در جامعه ايران انتخاب شده‌اند. كساني كه چه در دورترين نقطه به دولت و مديران تصميم‌گير و چه در نزديك‌ترين حالت، توانسته‌اند حتي از اثرگذاري فارغ از خطكشي‌هاي معمول و قضاوت‌هايي كه حول آنها شكل گرفته است را داشته باشند. محمد هاشم پسران، جواد صالحی اصفهانی در گروه اول، علینقی عالیخانی، مسعود نیلی در گروه دوم و همایون کاتوزیان، محسن رناني در اين تقسيم‌بندي در گروه سوم از اين منظر و در شش جايجاه و نقش متفاوت و هر کدام در نسبي با تاثير بر سياست‌هاي جامعه ايران مهم‌ترين اقتصاددان‌هاي اين مسير طي شده، هستند.

ناظران بيروني

در گروه اول يعني محمد هاشم پسران و جواد صالحی اصفهانی نگاه تخصصي و صرف اقتصادي فارغ از جغرافياي اجتماعي و وضعيت سياستگذاري‌ها در ايران پررنگ‌تر است. هر چند كه هر دو بر سياست‌هاي غلط فارغ از اقتصاد تاكيد دارند و آن را دليل عمده عدم توسعه اقتصادي ايران ميدانند. در نسبي كه آنها با اقتصاد ايران و

دولتمردان ایرانی داشته‌اند، یک ناظر خارجی است که گاهی پالرها و مشورت‌هایی نیز از طریق اقتصاددان‌های نزدیک به دولت در داخل داده‌اند. فعالیت رسانه‌ای کمی دارند ولی فعالیت علمی بسیاری را تجربه کرده‌اند.

از سرشناس‌ترین اقتصاددانان ایرانی‌تبار جهان و مقیم بریتانیا است. وی دارای دکترای اقتصاد از دانشگاه کمبریج، استاد تمام بازنشسته دانشگاه کمبریج، صاحب کرسی عالی اقتصاد جان الیوت در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی و عضو پژوهشی پیوسته کالج‌ترینیتی، کمبریج (هم‌اکنون-۱۹۷۷) است.

«وی از حیث تعداد استناد به مقالات از بین ۲۰ اقتصاددان تراز اول اروپایی در فاصله سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۶ در رتبه نوزدهم (پس از مارک بلاگ و قبل از انگوس مدیسون) قرار داشت. همچنین در رتبه‌بندی وب‌گاه ideas.repec در آوریل ۲۰۱۰ رتبه چهارمین اقتصاددان جهان (با ۴۲۷ امتیاز) را با توجه به تعداد استنادات به مقالاتش به دست آورد. وی همچنین بنیانگذار مجله اقتصادسنجی کاربردی است و به همراه برادر خود - بهرام پسران - نرم‌افزار اقتصادسنجی Microfit را طراحی و به بازار عرضه کرده‌اند.»

جواد صالحی اصفهانی، برادر بزرگ‌تر هادی و هائیده صالحی اصفهانی است که مدرک فوق‌لیسانس و دکترای خود را از دانشگاه هاروارد دریافت کرده و در حال حاضر استاد اقتصاد در موسسه پلی‌تکنیک ویرجینیا در آمریکا است.

او سابقه همکاری و تدریس با دانشگاه‌های آکسفورد و پنسیلوانیا را نیز در کارنامه دارد. آقای صالحی اصفهانی به‌طور حتم یکی از اقتصاددانان مطرح ایرانی مقیم آمریکا است که مقالات او در نشریه‌های معتبری همچون اکونومیک ژورنال، ژورنال اقتصاد توسعه، توسعه اقتصادی و تغییر فرهنگی، ژورنال نابرابری اقتصادی، ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه و مطالعات ایران منتشر شده است.

دکتر جواد صالحی اصفهانی، اعتقاد دارد سیاست‌گذاری‌های سیاسی و اقتصادی ایران باید به سمت رابطه بیشتر با کشورهای جهان هدایت شود. به باور ایشان، ادامه روندی که منجر به انزوای ایران می‌شود، در نهایت به بحران‌های بزرگ‌تر اقتصادی دامن می‌زند. ایشان در تشریح این ایده چنین نظر می‌دهد: «می‌بینید که در اقتصاد هند طی ۵۰ سال قبل مدلی تدریس می‌شد که می‌گفت می‌توان بدون تجارت خارجی و بدون رفت‌وآمد سرمایه خارجی کشوری از فقر بیرون بیاید و رشد کند. عده زیادی هم بودند که به نظام سوسیالیستی علاقه داشتند و همین تفکر را ترویج می‌دادند. درسی که ما از کشورهای مثل چین، هند، ترکیه و برزیل گرفتیم این است که همه این کشورها در نهایت با استفاده از

امکانات بازار جهانی موفق شدند میلیون‌ها نفر را از فقر نجات دهند. مثلاً در ۲۰ سال گذشته در چین نیم‌میلیارد نفر به دلیل رشد اقتصادی بالا از فقر نجات پیدا کردند. در هند عدد دقیق را نمی‌دانم ولی حتماً حدود ۱۰۰ میلیون نفر هستند که با رشد اقتصادی از فقر رهایی پیدا کرده‌اند. همه این چهار کشوری که نام برده شد هم باهم متفاوت هستند. یعنی یک مدل واحد وجود ندارد که بگوییم بازار جهانی اینجاست و راه وصل شدن به آن همین است تا بعد شما بروید و با چشم بسته برانید تا به بازار جهانی برسید. چین کشور کمونیستی با یک ساختار بسیار بسته بود و به نحو کاملاً خاصی وارد بازار جهانی شده است. هند کشوری بسیار متفاوت با چین است که از امکانات خودش استفاده کرد و تصمیم گرفت چگونه وارد بازار جهانی شود.» دکتر صالحی‌اصفهانی به درسی که اقتصاد ایران از این تجربه‌ها می‌تواند بگیرد اشاره کرده و می‌گوید: «اگر بگوییم می‌خواهیم از طریق ارتباط با بازارهای جهانی به رشد اقتصادی برسیم، بسیار کلی است و نمی‌تواند مدل و الگویی برای این ورود باشد. به هر حال اقتصاد ایران همیشه باز بوده چراکه به نفت به عنوان محصول صادراتی اتکا دارد و بنابراین نمی‌تواند اقتصاد بسته داشته باشد. دکتر صالحی‌اصفهانی برای تفسیر شرایط ایران به کره جنوبی به عنوان مثال اشاره کرده و می‌گوید: کره‌ای‌ها با سیاست آرایه یارانه به صنایعی خاص میزان بهره‌وری را در آنها بالا بردند تا کالاهای صادراتی‌شان در بازارهای جهانی بتواند با کالاهای خارجی رقابت کند. افزایش صادرات همزمان روی سایر بخش‌هایشان هم اثر گذاشت. در کشوری که صادراتش کالاهای صنعتی است، ناگزیر در بخش‌های بهداشت، آموزش و زیرساخت‌ها نیز به‌طور کلی تحول ایجاد می‌شود. یعنی ضمن افزایش صادرات بخش‌های دیگر هم به صورت خودکار تقویت می‌شوند تا بتوانند با وارداتی که از محل ارزهای صادراتی انجام می‌شود، رقابت کنند. یعنی یک نوع حالت تعادلی ایجاد می‌شود. حالا این روند را با ایران مقایسه کنید. وقتی قیمت نفت زیاد می‌شود به‌طور مستقیم هیچ اثری روی بهره‌وری کار در ایران ندارد. اما همین اتفاق قیمت ارز را پایین می‌آورد و بخش‌های تولیدی ما را در رقابتی نابرابر با بازارهای جهانی قرار می‌دهد.»

نزدیکان به کارگزاران

گروه دوم کسانی هستند که بیشترین سطح ارتباطی و به تبع آن اثر بخشی را در سیاست‌های حکمرانی دولتمردان داشته‌اند. یکی در پیش از انقلاب و دیگری پس از انقلاب نقش‌های کلیدی را بر عهده گرفته‌اند و در دورانی که هم نقش کلیدی نداشته‌اند به نوعی به واسطه پیشانی بودن در یک محله اقتصادی توانسته‌اند سطح وسیعی از اثر بخشی را در

اقتصاد ایران داشته باشند. علینقی عالیخانی در پیش از انقلاب و در نقش وزیر اقتصاد و با تاثیرگذاری بیش از يك دهه و مسعود نیلی در پس از انقلاب، به خصوص از دولت سازندگی به این سمت در نقش‌های مشاور رییس‌جمهور در دوره‌ای، معاون اقتصادی برنامه بودجه در دوره‌ای دیگر و دستیار ویژه رییس‌جمهور و دبیر ستاد هماهنگی اقتصادی دولت در دو دولت پیشین در حدود بیش از سه دهه اثربخش بوده است.

علینقی عالیخانی، وزیر، اقتصاددان و مشاور اقتصادی ایرانی بود. وی یکی از نخستین فن‌سالارانی بود که در سال‌های آغازین دهه ۱۳۴۰ (خورشیدی) وارد کابینه دولت شد که در دهه بعد به عنوان یکی از کارآمدترین تشکیلات کارشناسی در جهان شناخته شد. «علینقی عالیخانی فرزند عابدین در ۱ بهمن ۱۳۰۷ در ابهر زاده شد و در ۱۳۲۵ از دبیرستان البرز با دیپلم رشته ادبی فارغ‌التحصیل شد. سپس وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و در رشته علوم سیاسی موفق به دریافت کارشناسی شد. عالیخانی در فوریه ۱۹۵۰ برای ادامه تحصیل رهسپار فرانسه شد و در دانشگاه پاریس، نخست در رشته حقوق بین‌الملل عمومی، مدرک دیپلم مطالعات عالی (به فرانسوی: Diplome d'Etudes Superieures) و سپس در رشته اقتصاد، دکترای دولتی فرانسه گرفت.»

در بهمن ۱۳۴۱ ایران دچار رکود اقتصادی شدیدی بود و دو وزارت بازرگانی و وزارت صنایع با ناتوانی در برنامه‌ریزی برای رفع مشکلات، بین خود، دچار اختلاف جدی در زمینه حمایت از صنایع یا بازرگانی بودند. به همین دلیل با تصمیم مشترک محمدرضا پهلوی و نخست‌وزیر اسدالله علم، این دو وزارتخانه ادغام شدند و وزارت اقتصاد ایجاد شد. به دلیل حساسیت‌های ایجادشده در اثر اصلاحات ارضی در ایران، شاه به دنبال شخصی برای این وزارتخانه بود که تحصیلات اقتصاد داشته باشد اما در امریکا تحصیل نکرده باشد. عالیخانی که جوانی تحصیلکرده در فرانسه بود و سابقه کنش سیاسی و کمونیستی نداشت، به او پیشنهاد شد و به این صورت برای اولین بار يك اقتصاددان توانست سکان نزدیک‌ترین سیاست‌ها به معیشت مردم و اقتصاد ایران را در دست بگیرد. شاید این نزدیک‌ترین تجربه همکاری دولتمردان با اقتصاددانان باشد.

علینقی عالیخانی از نخستین کسانی بود که با داشتن تحصیلات عالی در رشته اقتصاد به عنوان سیاستمدار وارد تشکیلات سیاسی ایران شد. در آن هنگام، نه تنها در ایران، بلکه حتی در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان هم تخصص اقتصاد در دیوانسالاری بسیار نادر بود و داشتن وزیری اقتصاددان پدیده‌ای عادی به شمار نمی‌رفت.

«عالیخانی از لحاظ فلسفه اقتصادی، نگرشی نوین‌گرا و متمایل به چپ داشت. بر همین اساس نیز الگوی اقتصادی مورد نظر او که با اهداف سیاسی - اجتماعی شاه هم انطباق داشت، اساساً شامل تأکید بر توسعه سریع بخش صنعت (و بعدها مجتمع‌های کشاورزی - صنعتی) و تبدیل اقتصاد «شبه فئودالی - تجاری» ایران به یک اقتصاد صنعتی پیشرفته بود.» با افزایش اهمیت نیروی کار و اتکای هرچه بیشتر اقتصاد ملی به آن، طبیعت بر موقعیت و نفوذ سیاسی طبقه کارگر و کشاورز در برابر اقلیت صاحبان سرمایه نیز افزوده می‌شد. از نظر عالیخانی و اقتصاددانان همفکر او، این روند علاوه بر از میان بردن عوارض عقبماندگی اقتصادی و اجتماعی در ایران، گامی اساسی در رفع نابرابری طبقاتی و همچنین ایجاد زمینه لازم برای استقرار دموکراسی مورد نظر او نیز محسوب می‌شد. نگرش دو بخشی (صنایع سنگین یا سرمایه‌ای و صنایع سبک یا مصرفی) و مبتنی بر تحریک طبقاتی به وضوح گرایش عقیدتی عالیخانی به نوعی سوسیال دموکراسی اقتصادی را نشان می‌دهد، گرایشی که در برخی دیگر از دولتمردان آن زمان نیز وجود داشت. روزنامه «دنیای اقتصاد» عالیخانی را یک سیاست‌گذار مولف در دهه ۴۰ نامیده که «سال‌هایی که میانگین رشد اقتصادی ایران به سطح دو رقمی بیش از ۱۱ درصد و میانگین سالانه نرخ تورم به رقم ۲۰۶ درصد رسیده است» و درباره‌اش نوشته او در این دوره چند راهبرد اساسی را در دستور کار قرار می‌دهد. راهبرد اول تقدم اصلاحات تجاری بر اصلاحات اقتصادی است. راهبرد دوم انتخاب استراتژی جایگزینی واردات است. در واقع عالیخانی به این جمع‌بندی می‌رسد که آنچه قرار است وارد شود اگر در داخل قابل تولید است در داخل تولید کنیم. راهبرد سوم ثروت‌آفرینی در بخش خصوصی است. عالیخانی می‌گوید: «من به این نتیجه رسیدم که باید اعتماد را در بخش خصوصی ایجاد کنم.» بنابراین استراتژی او «ثروت‌آفرینی با تکیه بر بخش خصوصی» می‌شود و این کار را با گشاده‌دستی بسیار انجام می‌دهد. به گفته او، «خیلی‌ها به من فشار می‌آوردند که تو داری بخش خصوصی را لوس می‌کنی. شاید هم واقعا من این کار را می‌کردم اما لازم بود بابت ثروت‌آفرینی برای بخش خصوصی تنشی ایجاد نکنم تا بخش خصوصی بتواند به من اعتماد کند و راحت ثروت‌آفرینی کند.»

با بهتر شدن شرایط اقتصادی در اواخر دهه ۴۰، هویدا و شاه عملاً تمایلی به ادامه مأموریت عالیخانی نداشتند و با توجه به فشارهایی که از گوشه و کنار وارد می‌شد، تداوم کار برای عالیخانی دشوار شده بود. در آن برهه، ایران صادرکننده کالاهای صنعتی شده بود اما کنار گذاشتن تفکر صنعتی در اواخر دهه ۴۰ نقطه خروج قطار اقتصادی از ریل صنعتی بود که آثارش در نیمه‌های دهه ۵۰ صنعت ایران را زمین‌گیر

و وابسته به مونتاژ کرد. محسن جلالپور، فعال اقتصادی و رییس پیشین اتاق بازرگانی ایران در کانال تلگرامی خود دوره طلایی اقتصاد ایران را مرهون عملکرد عالیخانی دانسته و نوشته است: «دهه چهل را دهه طلایی اقتصاد ایران میدانند. در فاصله سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ میانگین نرخ رشد اقتصادی ۱۱.۲ درصد و میانگین سالانه نرخ تورم ۲۰.۶ درصد بوده است. علاوه بر آن، مهم‌ترین صنایع ایران در همین دوره پایه‌گذاری شدند. ثبت این عملکرد بی‌نظیر را باید در مدیریت علینقی عالیخانی تکنوکراتی جست‌وجو کرد که م‌هرش بر تمام یادگارهای صنعتی آن دهه خورده است. او کلید وزارت اقتصاد را زمانی از اسدالله علم دریافت کرد که حال و روز اقتصاد ایران چندان مساعد نبود.»

مسعود نیلی، اقتصاددان و مدرس دانشگاه ایرانی است که دبیر پیشین ستاد هماهنگی اقتصادی دولت دوازدهم بوده و به عنوان استاد و عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی شریف فعالیت می‌کند. میری معروف‌ترین و تاثیرگذارترین فرد در اقتصاد سه دهه گذشته ایران است. کسی که معروف است به اینکه حلقه اقتصادی نیاوران را شکل داده است و اقتصاد بازار آزاد تم اصلی فکری و اجرایی او برای دولت‌های سازندگی، اصلاحات و اعتدال است.

وی دانش‌آموخته کارشناسی مهندسی سازه از دانشگاه صنعتی شریف، کارشناسی ارشد سیستم‌های اقتصادی از دانشگاه صنعتی اصفهان و دکترای اقتصاد از دانشگاه منچستر است. نیلی از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۰ همچنین در فاصله سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹ معاونت امور اقتصادی سازمان برنامه و بودجه را برعهده داشت. او پیش‌تر رییس دپارتمان اقتصاد دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف و در دو مقطع زمانی رییس این دانشکده نیز بوده است. وی در دولت‌های یازدهم و دوازدهم مشاور رییس‌جمهور در امور اقتصادی بود. وی همچنین درسگفتارهایی آزاد در موسسه مطالعات سیاسی-اقتصادی «پرسش» برگزار کرده است.

با وجود اینکه نیلی در نشست رییس دولت سیزدهم با اقتصاددانان در آغاز کار این دولت، مسائلی از جمله تامین مالی، تامین انرژی، محیط زیست، خدمات عمومی، سیاست‌های حمایتی و مبادله با دیگر کشورها را 6 چالش مهم اقتصاد ایران دانسته که حداقل ایده‌های او در سه دهه گذشته فارغ از شکل اجرایی آن نزدیک‌ترین ایده‌ها به رییس‌جمهورها را داشته و سطح اثرگذاری او در برنامه و بودجه و شیوه اداره اقتصادی دولت نزدیک‌ترین حالت را داشته است.

«در دهه شصت، چهره‌هایی مانند محمدحسین عادل، محسن نوربخش، محمد طیبیان و مسعود نیلی که بعدتر تئوریسین و سیاست‌گذار اقتصادی دولت هاشمی‌رفسنجانی شدند، در پست‌های میانی و غیرموثر حضور داشتند. در این دوران ریاست گروهی دست بالاتر را به مدت کوتاه

داشت که به جناح چپ اسلامي معروف بود و تقابل آنچه در ايران طرفداران اقتصاد آزاد خوانده ميشوند و گروهی که به عنوان اقتصاددانان نهادگرا يا به تعبير موسي غني‌نژاد یکی ديگر از طرفداران، «چپ اسلامي» معرفي ميشوند به نخستين سال‌هاي پس از انقلاب و شکل‌گيري ساختار سياسي و اقتصادي جمهوري اسلامي بازمي‌گردد. به اين ترتيب براي نخستين بار پس از انقلاب، پياده‌سازي ايده‌هاي اصلاح ساختاري مبتني بر اقتصاد آزاد نه فقط در قالب برنامه پيشنهادهي تئوريسين‌ها و کارگزاران اقتصادي داخلي مانند نيلي و طيبیان و عادلي که فشار و توصيه توامان بانك جهاني و صندوق بين‌المللي پول را نیز با خود به همراه داشت. اجراي نخستين برنامه اصلاح ساختاري در اقتصاد تازه از جنگ خارج‌شده ايران که بعدها «برنامه تعديل ساختاري دولت هاشمي» نام گرفت، در اين شرايط آغاز شد. نيلي امروز البته منتقد سياست‌هاي اقتصادي رايج است و مرتبا در يادداشت‌ها و گفت‌وگوهايش از چالش‌هاي اساسي اقتصاد امروز سخن مي‌گويد.

مسعود نيلي در بسياري از اظهارنظرهاي خود همچنان انتقادات نهادگرايان ايراني را بر نمي‌تابد و آنها را «تجديدنظرهاي اساسي» در نظريات و ايده‌هاي خود فرامي‌خواند. اما فکر مي‌کنم خود طرفداران اقتصاد آزاد از جمله او نیز بايد تجديدنظر جدي در نظرات خود و شيوه پياده‌سازي آن در ايران داشته باشند، از قرار معلوم اين نظريات و سياست‌هاي اين گروه نتوانسته طي سي سال گذشته مشکلات اقتصاد ايران را حل کند يا با ساختارهاي کشور ايران همگن شود.

ناظران داخلي و همراه با جامعه مدني

اما گروه آخر و گروه سومي که دورترين جايگاه و نقش را نسبت به دولتمردان تاکنون داشته‌اند و البته سعي کرده‌اند با فعاليت رسانه‌اي مضاعف و تلاش اقناعي بيشتري بهره بردن از جامعه‌شناسي و ادبيات و ديگر حوزه‌ها و تاثير آنها بر اقتصاد و فعاليت در ميان اهل جامعه مدني، به وسيله کتاب تا نامه‌نگاري و اثربخشي از زاويه ديگر نظرات و ايده‌هاي خود را به جامعه و در نهايت به گوش سياست‌گذاران برسانند. هرچقدر در سطح جامعه مدني و رسانه‌اي موفق بودند و نام و عنواني به دست آورده‌اند در سطح سياست‌گذاري و اثر بخشي اقتصادي از طريق مجاري قانوني و دولتي کمترین موفقيت و راه تاثيرگذاري را داشته‌اند. از اين جمله همايون کاتوزيان و محسن رناني از سرآمدان هستند.

کاتوزيان در تهران به دنيا آمد و پس از فراغت از تحصيل در دبirstان البرز و گذراندن يك سال در دانشگاه تهران، براي خواندن رشته اقتصاد به انگلستان رفت. او در سال ۱۹۶۷ ليسانس خود را از دانشگاه بيرمنگام دريافت کرد. در سال ۱۹۶۸ فوق ليسانس را از

دانشگاه لندن و در سال ۱۹۸۴ دکترایش را از دانشگاه کنت در کانتربری گرفت. در سال‌های بین ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۶ در انگلستان، ایران، کانادا و ایالات متحده اقتصاد درس داد. او در حال حاضر Research Fellow (پژوهشگر پسادکتر/ دستیار آموزشی) در کالج سنت آنتونی و عضو هیات علمی موسسه شرقشناسی دانشگاه آکسفورد است. کاتوزیان مدعی است اساس و بنیان کج‌فهمی‌های صورت‌گرفته در مورد ایران در به‌کارگیری نظریه‌هایی است که بیش از ایران تعلق به غرب دارد. از نظر او نظریه‌های غربی که در مورد جامعه اروپایی است، می‌توانند شرایط و تحولات جوامع اروپایی را تبیین کنند ولی توان تبیین جامعه ایرانی را ندارند. از نظر او همه متفکران غربی با وجود اختلاف در دیدگاه و نظریه از قبیل ماکیاولی، کارل مارکس، امیل دورکیم، ماکس وبر، توماس هابز و دیگران، در مورد تحولات جوامع اروپایی اختلاف نظر ندارند: «بررسی‌های معاصر درباره تاریخ و جامعه ایران اغلب بر نظریاتی پایه گرفته که برای مطالعه اروپا پرداخته شده است و همین سبب بروز کج‌فهمی‌های مهمی شده است که رفع آنها در گرو بازشناسی تفاوت‌های اساسی موجود در توسعه این دو نوع جامعه در چارچوب دانش اجتماعی واحدی است.» او در ادامه اشاره کرده است: «بررسی‌های معاصر درباره دولت، سیاست و جامعه ایران اغلب به صورت آشکار یا تلویحی بر نظریاتی پایه گرفته که برای مطالعه جوامع اروپایی تدوین شده است. همین مساله به تضادهای مهمی نظیر این منجر شده است که چرا رونق فزاینده و توسعه اقتصادی به ظاهر سریع مطابق الگوی سرمایه‌داری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۸۷۰ به قیام عظیم و عمومی برای به زیر آوردن دولت انجامید.»

اما مهم‌ترین نظریه و کتابی که کاتوزیان را در قامت یکی از شش اقتصاددان‌های مطرح ایران نمایان می‌سازد، نظریه کوتاه‌مدت بودن جامعه ایرانی یا همان جامعه کلنگی است.

«عمر مفید بعضی از ساختمان‌های تهران امروزه کوتاه‌ست ولی پنجاه سال پیش این‌طور نبود. ساختمان‌های قرص و محکم - به‌ویژه در محلات اعیان‌نشین - کلنگی می‌شوند تا با تخریب آنها ساختمان‌هایی مطابق آخرین مد روز ساخته شود... این کوتاه‌مدت بودن جامعه است که کلنگی بودن ساختمان‌ها را ممکن می‌سازد. مساله خیلی گسترده‌تر از کلنگی کردن ساختمان‌ها توسط افراد و بساز و بفروش‌ها است. شما اگر به یک قرن گذشته توجه کنید، می‌بینید چه تخریب عظیمی از آثار تاریخی در تهران و شهرهای دیگر و حتی گاهی روستاها صورت گرفت، بی‌آنکه کسی سوال کند و اجازه‌ای بخواهد. به عنوان نمونه در سال ۱۳۲۵ ساختمان بزرگ تکیه دولت را که قرص و محکم سر جایش بود با کلنگ ویران کردند.»

او معتقد است ایرانیان در اجرای نظریات و پیاده‌سازی سیاست‌ها نیز کلنگی رفتار می‌کنند و مرتب بنایی را تخریب و نظریه و ایده‌ها را کنار گذاشته و از بین می‌برند و ایده و بنای تازه‌ای را جایگزین می‌کنند. همین را مهم‌ترین دلیل عقبماندگی جامعه ایرانی می‌داند. علاوه بر این نظریه مهم و کلیدی کاتوزیان با اشراف بر ادبیات و جامعه‌شناسی نیز توانسته نگاه متفاوتی به اقتصاد ایجاد کند و وضعیت اقتصاد را از دریچه‌های تازه‌ای نگاه کرده و پیرامون آن سخن بگوید که این سخن‌ها هرچند کاربردی و موثر می‌توانست باشد ولی از جنبه اینکه هرگز به مقام مشورت و مراجعه دولتمردان قرار نگرفته، در نتیجه هرگز هم محل بهره‌برداری و توجه مستقیم نبوده است. کاتوزیان بر این اساس عمده فعالیت خود را در فضای جامعه مدنی و در ارتباط با نخبگان جامعه تعریف کرده و از این مجرا توانسته بر اذهان بخش بزرگی از جامعه اثرگذار باشد.

محسن رنایی از رسانه‌ای‌ترین و مشهورترین اقتصاددان‌های سال‌های اخیر و تقریباً در تمامی این قرن می‌تواند خطاب شود.

او راه تاثیرگذاری را که هر چند دور از دولتمردان بوده در دو سطح جامعه مدنی و حاکمان به صورت توأمان پیگیری کرده است و در رسانه با حضور و نشست و تولید محتوای مرتب و در ارتباط با دولتمردان با نامه‌نگاری و خطاب قرار دادن چندین باره و نوبه‌ای توانسته هر دو مسیر را با تلاش مضاعف پیگیری کند. محسن غلامی رنایی عضو هیات علمی گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان با مرتبه استاد تمام و از صاحب‌نظران اقتصاد کشور است. رنایی در سال ۱۳۴۴ در رهنان اصفهان به دنیا آمد. وی تا دیپلم را در اصفهان تحصیل کرده و سپس مدارج کارشناسی (۱۳۶۶)، کارشناسی ارشد (۱۳۶۸) و دکتری (۱۳۷۵) خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه تهران اخذ کرد. وی تاکنون بیش از ۱۵ عنوان کتاب به‌طور مستقل یا مشترک تالیف و ترجمه و بیش از یکصد مقاله علمی به چاپ رسانده است. دو کتاب ایشان به عنوان کتاب سال دانشگاهی برگزیده شده است.

معروف‌ترین اثر او «بازار یا نابازار؟» است. کتاب مهم دیگر او با نام «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» پس از دو سال انتظار برای مجوز چاپ، در بهار ۱۳۹۰ روانه بازار شد. این کتاب در زمان انتشار مورد استقبال قرار گرفت و در مطبوعات به‌طور گسترده معرفی شد. وی در مورد بحران‌های خاورمیانه و سیاست‌های جهانی، تحلیل‌ها و بینش‌هایی اقتصادمحور دارد و پیش‌بینی‌های وی نیز تا حدی با رویدادها همخوانی داشته است، از این روی برخی منابع وی را تحلیل‌گری موفق می‌دانند.